

تابلوی نیمه برهنه مریم مجده کشیده شده ۴ سال پیش از مرگ استاد



اعذرای صخره ها

لئوناردو داوینچی

در ساعت ده و نیم شب شنبه ۱۵ آوریل ۱۴۵۲ لئوناردو داوینچی متولد شد. مادرش کاترینا، کشاورزی از منطقه آنچیانو بود، دهکده‌ی کوچکی نزدیک شهرک کوچک وینچی که حدود چهل مایل با فلورانس فاصله داشت. پدرش سر پی برو داوینچی که همسر قانونی مادرش نبود، حسابدار ثروتمند محضر معروفی در شهر فلورانس بود. لئوناردو کوچک را در سن پنج سالگی از مادرش کاترینا جدا کردند و او در منزل پدربرزگی که مثل پدرش یک محضدار بود، بزرگ شد و چون بچه‌های نامشروع، حق عضویت در صنف محضداران را نداشتند، لئوناردو شایستگی دنیال کردن حرفة‌ی پدر و پدربرزگ خود را نداشت. اما می‌توانست بزرگترین حسابدار همه‌ی زمانه‌ها باشد. خوشبختانه او را برای تعلیم به آتلیه‌ی استاد مجسمه ساز و نقاش "آندره آ دل وروکیو" فرستادند. شاهکار وروکیو بنای یادبود "زنزال کوله ئونی" در ونیز است. اولین نقاشی که توسط داوینچی کشیده شد پیکره‌ی فرشته و تکه‌ای از منظره‌ی سمت چپ گوشه‌ی پایین تابلوی "تعمید دهنده عیسی" متعلق به وروکیو است. جورجیو وازاری در کتاب زندگی هنرمندان، چنین روایت می‌کند که وقتی وروکیو طراحت، زیبایی و روحانیت کار نوآموزش را دید گفت: دیگر هرگز دست به رنگ نخواهم زد.

پس از شش سال کار با وروکیو، در سال ۱۴۷۲ لئوناردو در انجمن سنت لوک پذیرفته شد. این انجمن متعلق به صنف داروگران، پزشکان و مقر هنرمندان بود و در بیمارستان سانتا ماریانووا قرار داشت. این طور به نظر می‌رسد که لئوناردو از موقعیت مناسبی که به سبب استقرار صنف پزشکان در انجمن پیدید آمده بود، استفاده کرد و مطالعاتش را در زمینه آناتومی عمیق تر ساخت. منابع آگاه اظهار می‌کند که شاهکارهای بر جسته آناتومی لئوناردو مانند "سنت ژرم (هیرونوموس قدیس)" در گالری واتیکان و تابلوی "آنسسیاسیون عید تبشير" که در او فیتزی قرار دارد، مربوط به همین دوران است.

به دلیل شهرت لئوناردو به جذابیت و استعدادش در داستان سرایی، بذله گویی، تردستی و موسیقی احتمال می‌رود که او بسیاری از سالهای نوجوانی اش را در خوشگذرانی به سر برده باشد. اما دوران سبکبالي او اندکی بیش از بیست و چهارمین سال روز تولدش به سر رسید، زیرا به جرم لواط دستگیر شد تا دربرابر انجمن دولت فلورانس پاسخگو باشد. با وجودی که اتهام او به دلیل نبودن شواهد به مرور منتفی شد اما بذر مهاجرت از فلورانس در همان زمان پاشیده شد. بهترین اثر او در این دوران تابلوی "ستایش مجوسان" برای راهبان کلیسای سن دنواتوسکویه بود. در سال ۱۴۸۲ لئوناردو به میلان نقل مکان کرد. این بار تحت حمایت لودویکو اسپرفتسا کار می‌کرد که شاهکارش شام آخر را خلق کرد. این تابلو را از سال ۱۴۹۵ تا ۱۴۹۸ بر روی دیوار سالن نهارخوری کلیسای سانتا ماریا دلا گراتزی نقاشی کرد. شام آخر لئوناردو با نیروی روانی خیره کننده ای لحظه‌ی خطبه‌ی مسیح را ثبت می‌کند. مسیح به تهایی متین و آرام در مرکز میز نشسته و حواریون آشفته حال و مضطرب به شکل هندسی بسیار جالبی با موازنه در اطراف او قرار گرفته‌اند. ممتاز مسیح، پرسپکتیو و نظم بی‌همتای لئوناردو با احساس آشفتنگی و شوریدگی حواریون در تضاد است. به گفته‌ی تاریخ نویس گامبریج، شام آخر داوینچی، یکی از بزرگترین معجزات نبوغ انسان است.

حدا از نقاشی، لئوناردو به مطالعه‌ی آناتومی، نجوم، گیاه‌شناسی، زمین‌شناسی، پرواز، جغرافی و نقشه‌های اختراعات و ابداعات نظامی بیز سرگرم بود. او ابداع کننده‌ی طرح هایی برای هلیکوبتر، چتر نجات، دوچرخه، موتور سه دنده و نزدیان کشوبی بلند است که هم اکنون به وسیله‌ی آتش نشان‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. نخستین بار داوینچی بود که متوجه شد سالهای عمر هر درخت معادل تعداد حلقه‌هاییست که در مقطع افقی نهه‌ی آن پیدید آمده است. لئوناردو اولین کسی بود که اندام‌های بدن انسان را با برش مقطع طراحی کرد. گفته‌اند او برای درک بیشتر آناتومی بدن اندوهای فیگوراتیو بسیاری از پیکر مردگان می‌زد. اسب از طراحی های دلخواه داوینچی بود. بنا به سفارش لودویکو یک مدل آزمایشی به ارتفاع ۷۲۰ سانتیمتر از مجسمه یادبودی به افتخار پدر لودویکو، دوک سابق میلان تهیه کرد. این مدل قرار بود بزرگترین مجسمه سلحشوری آن زمان از کار دریاید. اما در سال ۱۴۹۹ فرانسوی‌ها میلان را تسخیر کردند و مدل اسب لئوناردو ناید شد.

با شکست لودویکو، لئوناردو به فلورانس رفت و یکسال بعد یعنی ۱۵۰۱، از طرح‌های اولیه‌ی نقاشی "باکره و کودک با آن قدیسه و سنت جان کودک" پرده برداری کرد. با اینکه این تابلو هرگز تمام نشد اما زمینه‌ای شد برای نقاشی بعدی اش به نام "باکره و کودک با آن قدیسه" که اکنون در لور موجود است.

در سال ۱۵۰۲ لئوناردو از نقاشی متعالی زنان آسمانی دست برداشت تا در خدمت فرمانده‌ی ارشد سپاهیان پاپ، سزار بورگیا به کار بپردازد. وی شش نقشه‌ی بسیار دقیق از مرکز ایتالیا برای حامی جدیدش تهیه کرد و ابداعات نظامی زیادی فراهم نمود. تانکهای زرهی، مسلسل، موشك های هدایت شونده و زیردریایی‌ها که چهارصد سال بعد مورد استفاده قرار گرفت توسط مهندس نظامی یعنی لئوناردو طراحی شدند. با این وجود سزار با در اختیار داشتن نقشه‌های لئوناردو باز هم خود را در جنگ شکست خورده بافت. در همان دوره، نقاشی ای از چهره‌ی همسر سوم یکی از نجایی فلورانسی به نام "فرانچسکو دل ژوکوند" را شروع کرد. نام این خانم "مادونا الیزابت" معروف به "مونا لیزا" بود. مونا لیزا در یکی از اسرارآمیزترین و معروف ترین نقاشی‌های تاریخ به صورت چهره‌ای جاویدان درآمد. زنده بودن صورت پرتره و نگاه انسانی آن چیزیست که سالها منتقدین را به تحقیق واداشت. چگونه یک نقاشی تا این سان زنده به نظر می‌رسد؟! چپ و راست چشم انداز خیال انگیز زمینه هیچ هماهنگی با هم ندارد. افق در سمت چپ تا حد زیادی از افق در سمت راست، پایین تر است. در نتیجه هنگامی که به سمت چپ تابلو نگاه می‌کنیم، زن تا حدی بلندتر و راست قامت تر به نظرمان می‌رسد تا وقتی که به سمت راست نگاه می‌کنیم. چهره‌ی او نیز با تغییر این پوزیسیون، گویی تغییر می‌کند. اینکه نقاشی تا این اندازه زنده است و لئوناردو چنین شاهکاری خلق کرده، جز این نیست که او می‌دانسته تا کجا باید پیش برود. گوشه‌ی لبها و چشمها که دو عنصر عمدۀ در انتقال حالت چهره در نقاشی هستند با زیرکی در سایه گم شده اند این است که ما هرگز نمی‌فهمیم مونا لیزا واقعاً با چه احساسی به ما نگاه می‌کند. زیرا هیچ حالتی در چهره اش پایدار نیست.

لئوناردو در دوین دوره‌ی اقامتش در میلان توانست تابلوی معروفش "سنت جان" و "لدا و قو" را نقاشی کند.

در سال ۱۵۱۲ پسر لودویکو به نام ماسکسیمیلیان موفق شد فرانسوی‌ها را از میلان بیرون براند و

مدتی قبل از برکناریش هم حکومت کرد. در این هنگام لئوناردو به رم گریخت و تحت حمایت لئوی دهم پاپ جدیدی از خاندان پاپ مديچی قرار گرفت. در این هنگام بود که رافائل نقاش جوان، لئوناردو را دید و این دیدار تأثیر عمیقی بر او گذاشت. در سال ۱۵۱۶ استاد نقاش با مرگ حامیش، پشتیبانی واتیکان را از دست داد و ناچار به ترک رم شد. لئوناردو چند سال باقیماندهٔ عمرش را تحت حمایت فرانسیس اول، پادشاه فرانسه سپری کرد. فرانسیس یک کاخ بیلاقی و مقری قابل توجهی برای او در نظر گرفت اما نیروی حیاتی لئوناردو به تدریج کم می‌شد و یک سکتهٔ شدید باعث از کار افتادن دست راستش شد. زمانی که به مرگ نزدیک می‌شد نه به صورت مذهبی بلکه بسیار روحانی و معنوی با وظیفهٔ شناسی اصرار می‌کرد که در مورد مسیحیت و کاتولیک بیشتر بداند. او کسی بود که طرح‌های اولیهٔ نقاشی‌های مشهورش مثل همان یحیای تعمید دهنده و یا عذرای صخره‌ها از نظر کلیسا یک جور اهانت به مسیح تلقی شده بود و نقاش ناچار به تغییر اندھای اولیه شد. سرانجام لئوناردو در اغوش پادشاه فرانسه در روز دوم ماه سپتامبر ۱۵۱۹ در سن ۶۷ سالگی در گذشت. او هرگز شام آخر، جنگ انگیاری یا اسب اسفرتسا را به پایان نرساند. از او فقط ۱۷ نقاشی به جای مانده که تعدادی از آنها ناتمام است. محققین دلایل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و روانشناسی زیادی برای اینهمه اثر ناتمام لئوناردو ارائه داده اند و بسیاری او را ناموفق خوانده اند اما پروفیسور "موریس فیلیپسون" اظهار می‌کند: انتقاد از داوینچی در این باب مانند آن است که از کریستف کلمب به خاطر اینکه نتوانست هندوستان را کشف کند، خرده بگیریم.

یک حمله از لئوناردو بیان کنندهٔ حقیقت نقاش است: برای به دست آوردن هر چیز باید بدان چنگ انداخت.

منابع: "زادهٔ خورشید" نوشتهٔ مایکل گلب / "تاریخ هنر گامبریج" نوشتهٔ ارنست گامبریج

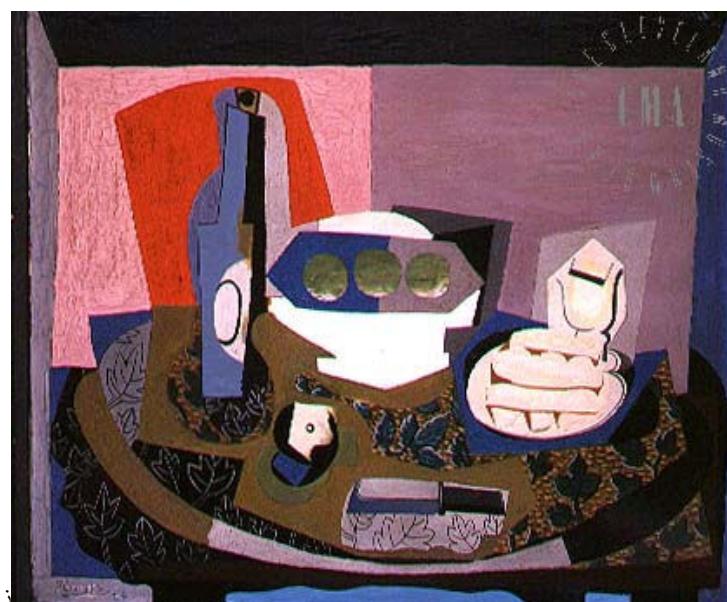
آثار پابلو پیکاسو



خود نگاره (۱۹۷۲) در حال بیماری



مادر و پسر (۱۹۳۸)



ازندگی با بیسکویت (۱۹۲۲)



خواب روستایی (۱۹۱۹)

Picasso



در ۲۵ اکتبر ۱۸۸۱ دنمارکیا پیکاسو رویز پسری به دنیا آورد. او را در کلیسا سانتیاگو ی مالاگا غسل تعمید دادند و اسمش را به یاد عمومی مرحومش پابلو گذاشتند. پدرش خوزه استاد طراحی بود و او را برای تحصیل به مدرسه هنر بارسلونا فرستاد. در مدرسه هنر از زمرة ی کودکان فوق العاده تیزهوش بود در حالیکه در مدرسه ی خودش حتی ساده ترین مباحث خواندن، نوشتند و حساب را نمی فهمید. او دائم به نقاشی کردن صور معلم، میز، ساعت و هر چیز دیگری که ممکن بود، مشغول می شد. پابلو در نوزده سالگی به پاریس رفت و در آنجا به نقاشی از آدمهایی پرداخت که به مذاق اکسپرسیونیست ها خوش می آید. گدایان، بی خانمانها، دوره گردها و سیرک بازها. ولی از قرار معلوم این کارها راضی اش نمی کرد و مطالعه درباره هنر بدوي را آغاز کرد که در جربان آن توجهش به آثار گوگن و شاید ماتیس هم جلب شد. او آموخت که چگونه می توان تصویر یک صورت یا یک شیء را با استفاده از عناصر بسیار ساده به وجود آورد. پیکاسو و دوستانش تصمیم گرفتند بازنمایی اشیاء را به گونه ای که در برابر چشم انداخته باشند، رها کنند. آنها به این باور رسیدند که تماشاگر هر آنچه آنها تصویر می کنند در طبیعت عالیتر و اصلیتر می بینند. پس تماشاگر را به بازی طرفی دعوت کردند. یعنی ارتباط اشیاء و عناصر. مبتکران کوبیسم معتقدند هنگامی که به شیء خاصی مثلما یک ویلون فکر میکنیم، آنگونه که آن را با چشم سر می بینیم در برابر ذهن ما ظاهر نمی شود. واقعیت این است که جنبه های مختلف آن را در آن واحد تصویر می کنیم. برخی از آنها چنان برجسته می شوند که احساس می کنیم، می توانیم آنها را لمس کنیم و برخی دیگر شفافیت کمتری دارند. ولی با همه این احوال، این معجون عجیب صور ذهنی، ویلونی واقعی تر از هر آنچه را که نقاشیهای دریافت فوری یا ترسیمهای دقیق و موشکافانه بتوانند تصویر کنند، باز می نمایند. البته در این شیوه یک نقطه ضعف وجود دارد که طرفداران کوبیسم خود بدان آگاهی دارند. آنان که به یک تصویر کوبیسم نگاه می کنند باید بتوانند شکل واقعی آن را در ذهن تداعی کنند. این است که نقاشان کوبیست معمولاً از نقش مایه های آشنا مانند گیتار، بطری، طرف میوه یا گهگاه پیکر انسان استفاده می کنند تا نگردنده بتوانند به سادگی خط و ربطها را در تابلو پیدا کند و به ارتباط بین عناصر مختلف تصویر پی ببرد. پیکاسو را نجات دهنده هنر نقاشی از استبداد فیگوراتیف می دانند و کوبیسم او را که با "دختران اوینیون" آغاز شد راهگشای نقاشی آبستره. اختراع کولاژ و به پیش راندن سورئالیسم نیز مدیون پیکاسوست.

پیکاسو بیش از هر نقاش دیگر، دوست برتر و برگزیده شاعران هم عصر خود بود. از آغاز ورود به پاریس(گرچه یک کلمه فرانسه نمی دانست و جایی هم برای اقامت نداشت) تا پایان روزهای عمر با بزرگترین نویسندها و شاعران قرن خود، دوستی نزدیک و پایدار داشت که در میان آنان می توان از آندره مالرو، پل الوار، ژان کوکتو، گیوم اپولینر، ماسکس ژاکوب، آندره بروتون، آرآگون، ژاک پرور و ... نام برد.

در مورد پرتره، پیکاسو معتقد بود که پرتره ها می بایستی نه یک شباهت جسمی و فیزیکی، نه یک شباهت روحانی و معنوی بلکه یک شباهت روانی و پسیکولوژیکی با صاحب پرتره را به نمایش بگذارند. همچنان که پانصد سال پیش از او "لئوناردو داوینچی" که در نواوری هنری سر صفوی قرار می گیرد که در انتهایش پیکاسو قرار گرفته، هنگام نقاشی از صورت زن جوان مدل تابلوی خود متوجه شباخت بسیار کار، اما فاقد روح خود شد و خطاب به مدل گفت: "بانوی عزیز، شما در تمام مدتی که روبروی من نشسته بودید نقاب بر صورت داشتید، من نقاب را نقاشی کردم نه آن روحی که شما پشت آن نقاب پنهان کرده اید."

تک تک تابلوها و طرح های پیکاسو، یادداشت های روزانه اوست و مجموعه آنها کتاب زندگی او یا به بیان دیگر اتوپیوگرافی اش محسوب می شوند. تابلوی "گرانیکا" او مهم ترین نمونه یک اثر هنری متعهد که بیش از میلیونها تراکت و اعلامیه تبلیغاتی در معرفی وحشت جنگ، ویرانی و قتل عام مردمان بیگناه یک شهر بی دفاع زیر اولین بمباران هوایی قرن بیستم در جامعه جهانی تاثیر کرد، شناخته شد و تابلوی "دختران اوینیون" اش بزرگترین اثر هنری قرن.

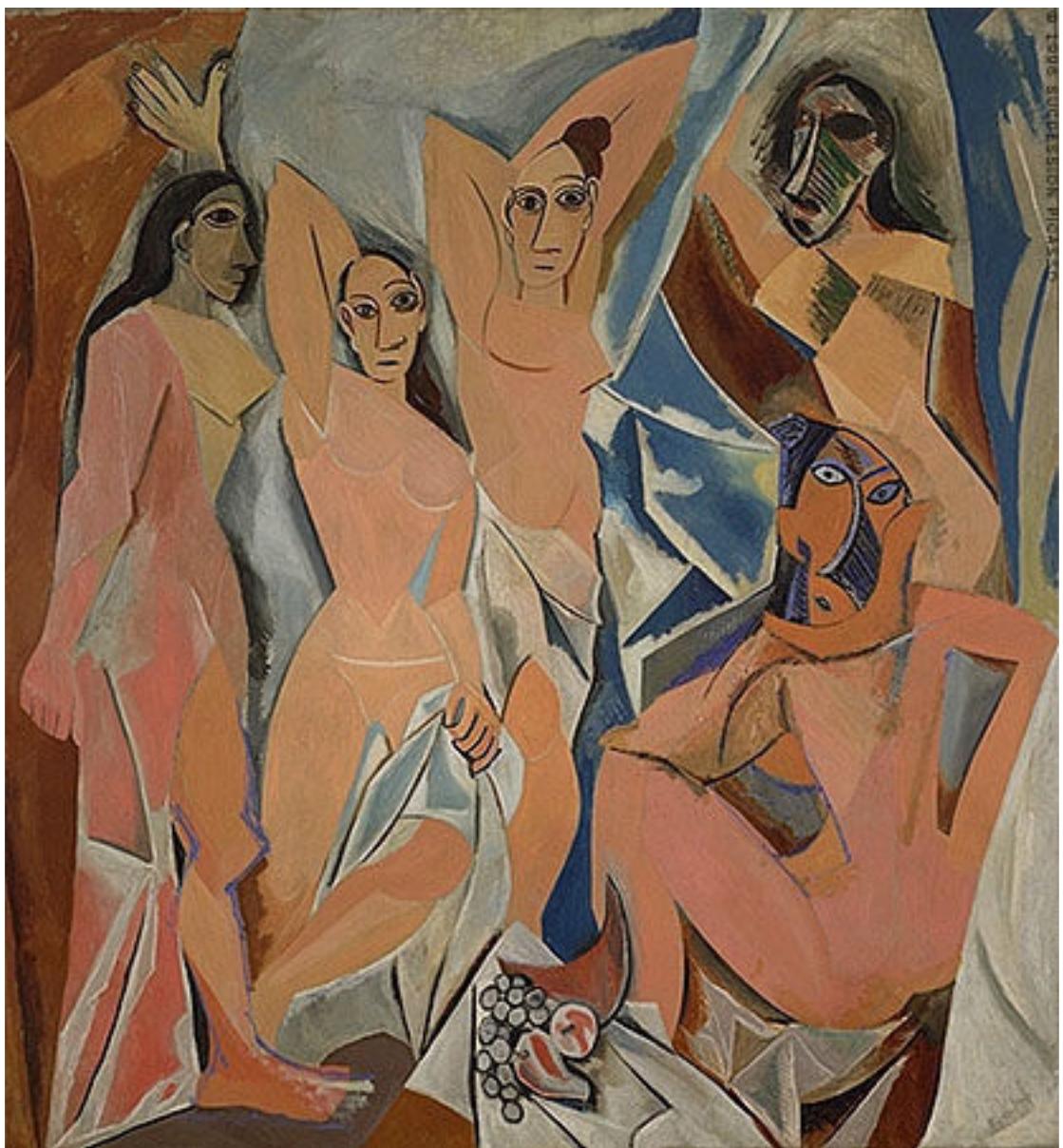
پیکاسو از همسر رسمی خود "الگا" پسری به نام پولو داشت. "ماری ترز" مشهوده اش از او دختری به اسم مایا به دنیا آورد و "فرانسووار ژیلو" مشهوده ی دیگرش یک پسر به نام کلود و دختری به اسم پالوما از او به جهان آورد. حدای از اینها زنان زیاد دیگری در زندگی نقاش حای داشتند چه "اوست" مدل فرانسوی ای که در آغاز آمدن پابلو به پاریس با او آشنا شد و چه درamar معروف که تابلوی مشهور زن گریان از چهره ی او ترسیم شده. پیکاسو همسر دومی نیز اختیار کرد که ژاکلین نام داشت. هم او بود که به اتفاق پولو پسر پیکاسو از الگا پس از درگذشت نقاش اعدا کردن که قصد دارند، اراده ی پابلو پیکاسو را به اجرا بگذارند زیرا او در زمان حیات می خواست بخشی از تابلوهای کلکسیون خصوصی خود را که یا خریداری کرده و یا دوستانش شخصاً به او هدیه کرده اند، به دولت فرانسه واگذار کنند. این تابلوها امروز در یک نالار ویژه در موزه پیکاسو در پاریس نگهداری میشوند و در معرض تماشای بینندگان

هستند.

ارثیه‌ای که از پیکاسو بر جای ماند هم از نظر هنری و هم از نظر مالی، ارزش گستردۀ و عظیمی دارد و ماجرای تقسیم آن چون سرگذشت زندگی خود هنرمند پر سرو صدا بود و لاقل ده سال موضوع بحث ها و کشمکش‌های خانوادگی و قضائی و جنجال‌های مطبوعاتی قرار گرفت و از برکت آن دولت فرانسه و موزه‌های آن به گنجینه هنری سرشاری دست یافتند. امروز با اینکه مشکل ارثیه نقاش میان وارثان به توافق نهائی رسیده و مسئله به هر حال فیصله یافته است اما شهرت پیکاسو و بهره جوئی تبلیغاتی که ممکن است بدون اجازه و راث برای فروش یک کالای تجاری از اسم پیکاسو شود، می‌تواند موضوع تعقیب قضائی پرجنگالی شود. این نوع بهره‌گیری از شهرت پیکاسو امروز به شدت رایج است که آخرین پدیده‌ی آن اتوموبیلی است که کارخانه‌های اتومبیل سازی معروف سیتروئن فرانسه به نام "سیتروئن پیکاسو" در ژانویه سال ۲۰۰۰ وارد بازار کرده‌اند و به یقین برای این نامگذاری قبل از اداره "امور پیکاسو" که به وسیله "کلود" پیکاسو پسر "فرانسواز ژیلو" در ۱۹۸۹ تشکیل شده، کسب اجازه کرده‌اند.

پابلو پیکاسو روز یکشنبه ۸ آوریل ۱۹۷۳ در بیمارستان طی یک تشنج ۲ ساعته درگذشت. وی یک سال و اندی از خونریزی ریه در عذاب بود. به نام او تا کنون سه موزه‌ی شناخته شده مهم تأسیس شده که منحصراً آثار او را به نمایش گذاشته‌اند: موزه‌های پاریس، بارسلون و آنتیب. ده‌ها اثر او امروز در نه شهر فرانسه و صدها اثر دیگری در بزرگ ترین موزه‌های جهان پراکنده‌اند و همین گستردگی و کثرت باعث شد درباره‌ی او بنویسنده‌ای از تنها باورترین و پرکارترین، بلکه تحسین شده ترین هنرمند سراسر جهان بوده است.

منابع: پیکاسو آفریننده ویران کننده، نوشته‌ی آریانا هفینگتون / تاریخ هنر گامبریج، نوشته‌ی ارنست گامبریج / پیکاسو و در امار، نوشته‌ی نیکول آوریل

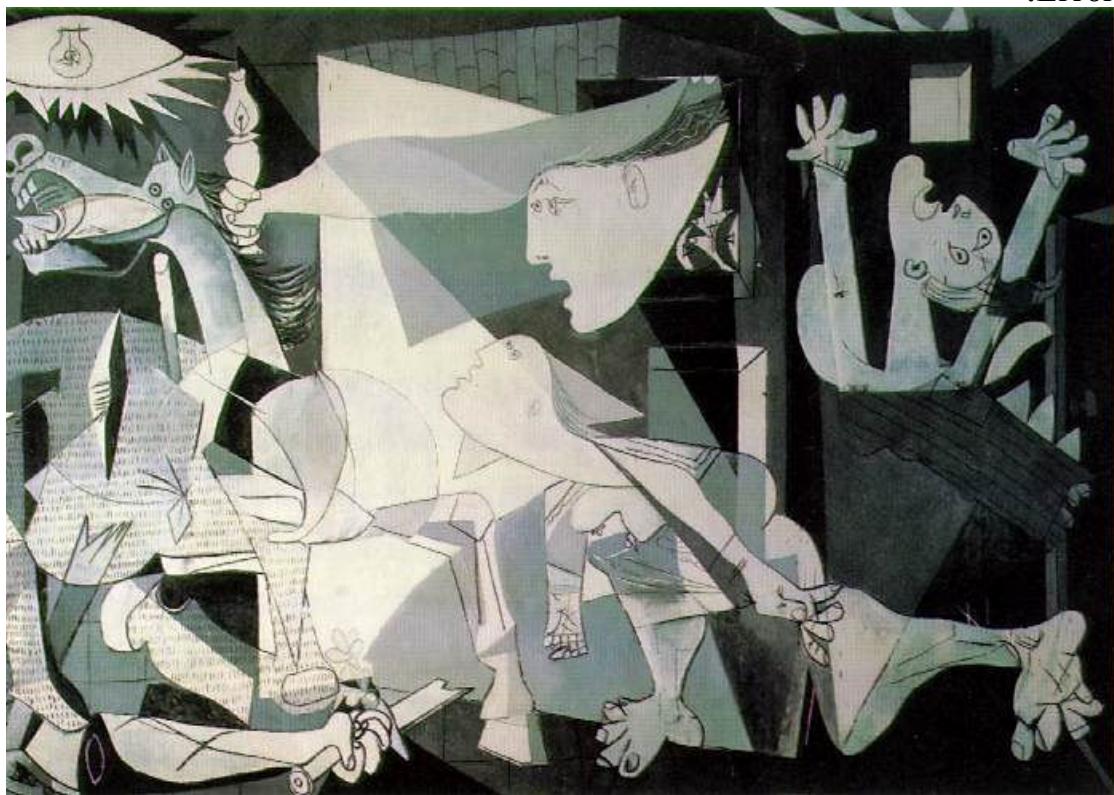


دختران اوینیون

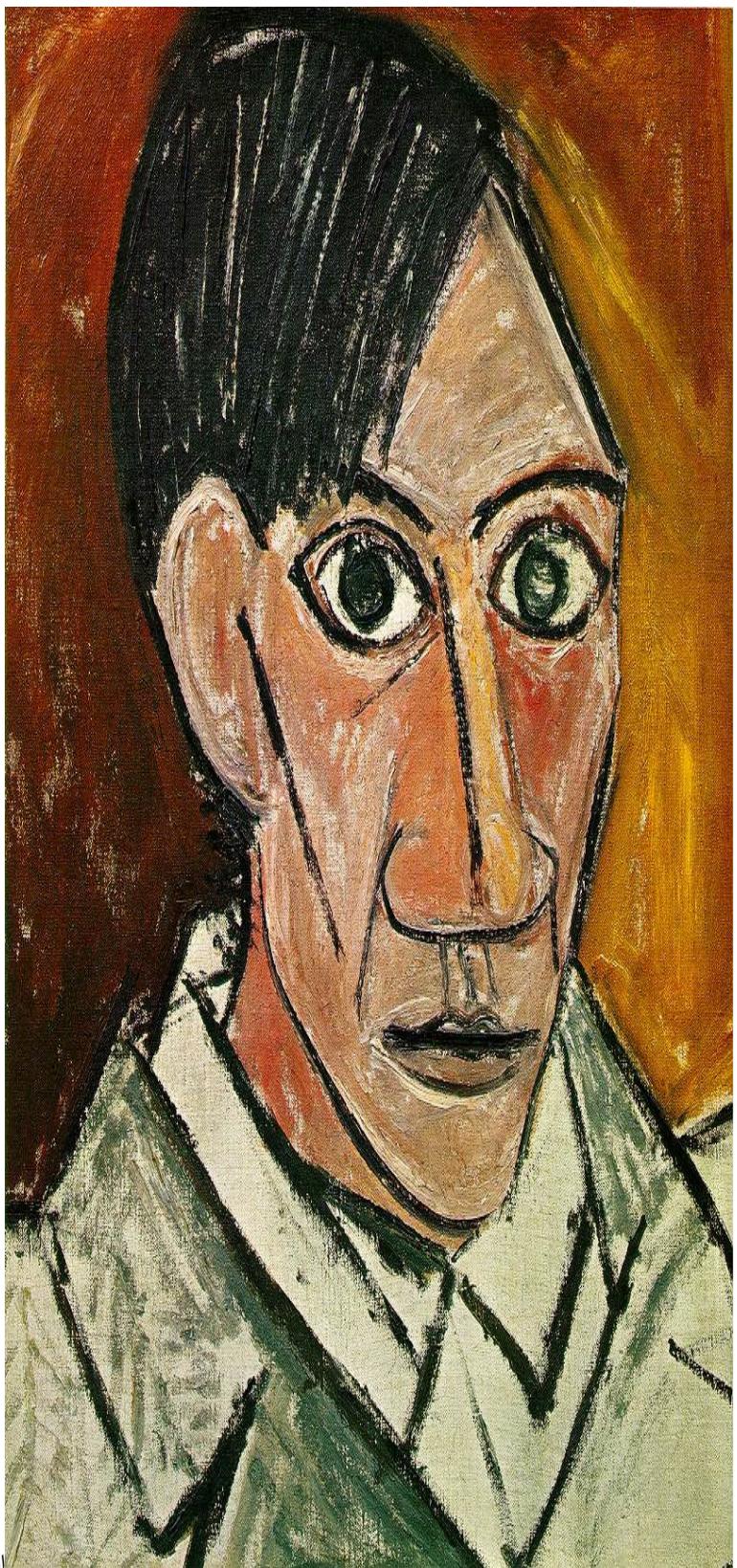


ماری ترزا

!Error



گرانیکا



اتو پرتره



پرتره مایا



الگا